

Philosophy of political jurisprudence ¹

Seyyed Sajjad Izdehi

Teacher of Advanced Studies in Fiqh and Usul at the Hawzah al-‘Ilmiyyah of Qom and Associate Professor at Research Institute for Islamic Culture and Thought. Qom - Iran;
(Corresponding Author); sajjadzady@yahoo.com

Sediqeh Seddiqtaghizadeh

PhD Student at Quran and Hadith University, Qom - Iran; seddigh_53@yahoo.com

Receiving Date: 2019-01-18; Approval Date: 2020-05-27

Abstract

Political jurisprudence is as an Interdisciplinary orientation in the field of jurisprudence that deals with political issues. Although it has existed in all periods of jurisprudence, the establishment of the Islamic system with a jurisprudential approach has emphasized its necessity. In the present era, this orientation has taken a governmental approach to the lawful, desirable and efficient administration of society, and it has goals such as managing the life, religion and material life of the people as well as responding to the comprehensive needs of individual, social and governmental life of believers and

1 . *Izdehi- S; (2022); " Philosophy of political jurisprudence "; Jostar _ Hay Fiqhi va Usuli; Vol: 7 ; No: 25 ; Page: 69-97 ; Doi:10.22034/jrj.2020.56007.1889.*

Copyright © 2022, Author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

citizens of Islamic society. This interdisciplinary orientation in the field of politics, despite its commonality with other political science orientations such as political philosophy, theology, ethics in some subjects and issues in different aspects such as method, purpose, sources, and audience, is distinct from them and has also taken on a different function. Considering the content of interdisciplinary orientations in the field of politics, political jurisprudence should be evaluated in the classification, in the supported rank relative to political philosophy and theology, as well as supporting relative to the political ethics. Political jurisprudence, in terms of method, is subject to the science of jurisprudence and uses the method of *ijtihad* in processing, examining and presenting rulings. So, in relation to orientations such as devotional jurisprudence, it is distinguished in terms of its maximum approach to reason and intellectuals' stipulation, and in terms of its minimal approach to devotions. The scope of political jurisprudence is a function of the requirements and conditions of the time and extends from an individual approach at the time of the contraction of jurists, to addressing various aspects of social and governmental life and managing the lives of citizens of Islamic society in case of expansion and social authority of jurists.

Keywords: Jurisprudence, Political Jurisprudence, Interdisciplinary Orientation, Politics, Government Jurisprudence, Political System, *Ijtihad*.

فلسفه فقه سیاسی^۱

سید سجاد ایزدهی

مدرس درس خارج فقه، حوزه علمیه قم و دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم - ایران. (نویسنده مسئول)
رایانامه: sajjadzady@yahoo.com

صدیقه صدیق تقی زاده

دانشجوی دکتری دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران. seddigh_53@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۰۷

چکیده

فلسفه
فقه سیاسی

۷۱

فقه سیاسی به مثابه گرایش بینارشته‌ای در عرصه فقه که مسائل و موضوعات سپهر سیاست را مورد عنایت قرار می‌دهد، گرچه در همه اعصار فقهی وجود داشته‌است، ولی تحقق نظام اسلامی با محوریت فقه بر ضرورت آن تأکید کرده‌است. این گرایش در عصر حاضر رویکردی حکومتی برای اداره شریعت‌مدار و مطلوب و کارآمد جامعه به خود گرفته‌است و اهدافی چون اداره زندگی، دین و دنیای مردم و نیز پاسخگویی به نیازهای همه‌جانبه زندگی فردی، اجتماعی و حکومتی مؤمنان و شهروندان جامعه اسلامی را برعهده دارد. این گرایش بینارشته‌ای در عرصه سیاست، با وجود اشتراکی که با سایر گرایش‌های علوم سیاسی مانند فلسفه سیاسی، کلام سیاسی و اخلاق سیاسی در برخی موضوعات و مسائل از جهات مختلفی چون روش، غایت و هدف، منابع و مخاطب دارد، نسبت به آن‌ها متمایز بوده و کارویژه‌های متفاوتی را نیز برعهده گرفته‌است. با توجه به محتوای گرایش‌های بینارشته‌ای در عرصه سیاست، فقه سیاسی را باید در رده بندی، در رتبه پشتیبانی شده نسبت به فلسفه سیاسی و کلام سیاسی و نیز پشتیبانی کننده نسبت به اخلاق سیاسی ارزیابی کرد.

۱. ایزدهی، سیدسجاد. (۱۴۰۰). فلسفه فقه سیاسی. فصلنامه علمی - پژوهشی جستارهای فقهی و اصولی، ۷ (۲۵)، صص: ۹۷-۶۹.

فقه سیاسی از حیث روش، تابع علم فقه است و از روش اجتهاد در پردازش و بررسی و ارائه احکام بهره می‌گیرد، بنابراین نسبت به گرایش‌هایی چون فقه عبادی، از حیث رویکرد حداکثری، به عقل و بنای عقلا و از حیث رویکرد حداقلی، به تعبدیات متمایز می‌شود. گستره فقه سیاسی تابعی از اقتضانات و شرایط زمانه است و از رویکرد فردی در زمان قبض ید فقیهان، تا پرداختن به شئون مختلف زندگی اجتماعی و حکومتی و اداره زندگی شهروندان جامعه اسلامی در صورت بسطید و اقتدار اجتماعی فقیهان، امتداد می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: فقه، فقه سیاسی، گرایش‌بینارشته‌ای، سیاست، فقه حکومتی، نظام سیاسی، اجتهاد.

مقدمه

فقه شیعه همواره پاسخگوی نیازهای مؤمنان در همه ادوار بوده است و ضمن مدنظر قرار دادن همه عرصه‌های زندگی، سپهر سیاست را نیز مورد عنایت قرار می‌داده است. مخاطب فقیهان در عرصه سیاست در گذشته تنها مؤمنان بودند و به نیازهای فردی و اجتماعی آنان پاسخ داده می‌شد، اما مسائل عرصه سیاست همواره از اموری بوده که پاسخ به آن برای مؤمنان ضروری بوده است و وضعیت حیات سیاسی در زیست محیط حکومت جائر را شکل می‌داده است و نپرداختن فقیهان به این مسائل به تثبیت حاکمیت حاکمان جائر می‌انجامیده است. این ضرورت در عصر حاضر، مضاعف شده است، زیرا پیروزی انقلاب اسلامی با محوریت آموزه‌های فقهی و ولایت فقیه جامع الشرایط، مستدعی بحث از آموزه‌های نظام سیاسی بر محور فقه شیعه است. بر این اساس، فرایندهای چندگانه‌ای چون تأسیس نظام، ساختار نظام، شکل نظام، کیفیت اعمال حاکمیت، جایگاه مردم در نظام و نظارت بر رفتار حاکمان و کارگزاران، در صورتی از حجیت و مطلوبیت برخوردار خواهد شد که به آموزه‌های اصیل شیعه (فقه) مستند شود.

با عنایت به این که فقه شیعه، متصدی پاسخ‌گویی به نیازهای همه‌جانبه زندگی فردی، اجتماعی و حکومتی جامعه است، همچنان که نرم‌افزار اداره جامعه در زوایای مختلف آن برعهده گروه‌های علمی و تخصصی است، پاسخ مناسب، روزآمد و

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵

زمستان ۱۴۰۰

۷۲

کارآمد در خصوص مباحث تخصصی عرصه‌های اداره جامعه را نیز نمی‌توان بر رویکرد عمومی و غیرتخصصی از فقه واگذار کرد. بر این اساس، هر بخش از امور تخصصی جامعه را باید علوم یا گرایش‌های تخصصی مرتبط با آن عرصه در ساحت فقه عهده‌دار شوند. مطابق این منطق، در حالی که امور اقتصادی، تجاری، معاملات، امور پولی و بانکی جامعه را باید گرایشی بینارشته‌ای در فقه در قالب فقه اقتصادی عهده‌دار شود، امور مرتبط با عرصه سیاست را نیز باید گرایشی برعهده بگیرد که رویکردی تخصصی به مسائل و موضوعات عرصه سیاست داشته و نظام اداره امور جامعه را براساس رویکرد فقهی مدنظر قرار دهد.

ضرورت تحقق گرایشی بینارشته‌ای در ساحت فقه، مرتبط با عرصه سیاست و متناسب با شرایط روزآمد جامعه، مستدعی پاسخ به پرسش‌هایی درخصوص ویژگی‌های «فقه سیاسی» است که ذیل «فلسفه فقه سیاسی» به‌عنوان گرایش مطالعاتی متأخر از تولید این گرایش فقهی، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. درخصوص فلسفه فقه سیاسی مقالاتی ذیل عناوینی چون فلسفه فقه سیاسی از دیدگاه فلاسفه اسلامی (صدر، ۱۳۸۰، ۳۶)، ضرورت تدوین فلسفه فقه سیاسی (ضیائی‌فر، ۱۳۸۷، ۱۲) نگاشته شده است، بلکه مقالاتی نیز درباره برخی ویژگی‌های فقه سیاسی، مانند مقایسه فلسفه سیاسی و فقه سیاسی (یوسفی‌راد، ۱۳۹۲، ۱۰۳)، ارتباط فلسفه سیاسی و فقه سیاسی (حقیقت، ۱۳۷۶، ۸۳)، ماهیت فقه سیاسی (ایزدهی، ۱۳۹۴، ۱۵۳) و مواردی از این قبیل نگاشته شده است. نگارنده که محض در این گرایش فقهی است، خود مقالاتی در این خصوص نگاشته است، اما به‌نظر می‌رسد تاکنون بازساخت جامعی نسبت به فقه سیاسی با رویکرد پسینی به‌گونه متمایز از ادوار گذشته و متناسب با اقتضائات جامعه معاصر، مورد عنایت قرار نگرفته است. بدیهی است درک متفاوت از فقه سیاسی، ویژگی‌ها و اقتضائات آن، کارویژه‌های متمایزی را برای این گرایش بینارشته‌ای ترسیم کرده است و وظایف متفاوتی را به‌خصوص در فضای حاکمیت نظام اسلامی مبتنی بر فقه شیعه رقم خواهد زد. بر این اساس، این تحقیق رویکردی جامع به مباحث درجه دوم فقه سیاسی در پاسخ به عمده رؤس ثمانیه را مورد بررسی قرار خواهد داد که مشتمل بر اموری چون تعریف دقیق، شناخت ماهیت، غایات

و کارویژه‌ها، نظام مسائل، روش‌شناسی، رتبه‌بندی نسبت به سایر گرایش‌های علوم سیاسی و گستره فقه سیاسی خواهد بود. این تحقیق بر این باور است که فهم ماهیت فقه سیاسی بلکه کم یا بیش بودن کارکرد فقه سیاسی در هر عصر، در گرو پاسخ به پرسش‌های مذکور بوده است و پاسخ متفاوت به هر کدام از این پرسش‌ها و نگرش مجموعی در تناسب با یکدیگر درباره این پرسش‌ها، می‌تواند کارکردها متفاوتی را برای این گرایش بینارشته‌ای رقم زند و اثرات متفاوتی را در جامعه بر جای بگذارد.

۱. مفهوم فقه سیاسی

مرکب‌واژه «فقه سیاسی» از جمله واژگانی است که در چارچوب گفت‌مان اسلام سیاسی - فقه‌ای بازتولید شده و مرادف واژه‌هایی چون «فقه الدولة الاسلامیه» (منظری، ۱۴۰۹ق، ۱) «فقه السیاسة» (حسینی شیرازی، ۱۳۶۱، ۱) یا «احکام السلطانیة» قرار گرفته و مورد استفاده قرار می‌گیرد. فقه سیاسی به‌عنوان واژه‌ای نوپدید در عرصه فقه مشتمل بر مجموعه‌ای از مباحث فقهی است که با رفتار سیاسی و دانش سیاست مرتبط است و تکالیف شرعی زندگی سیاسی مؤمنان بلکه شهروندان را تعیین می‌کند و آیین اداره مطلوب جامعه را براساس منابع و ادله معتبر شرعی تبیین و تجویز می‌کند.

با وجود این که فقه سیاسی مشتمل بر مباحث سپهر سیاست در عرصه فقه است، ولی برخی تعریفی سنتی و همراه با مصادیق قدیمی برای فقه سیاسی ارائه کرده‌اند و برخی به مصادیق موجود عنایت کرده‌اند و فقه سیاسی را پاسخی به پرسش‌های سیاسی زمانه دانسته‌اند. بعضی مصادیقی چون مفاهیم سیاسی، حقوق اساسی و حقوق بین‌الملل همانند احکام سلطانیه که در زمان گذشته از مصادیق فقه سیاسی بود را معیار فقه سیاسی قرار داده‌اند و درنهایت، برخی تعریف‌های فوق را ناکافی دانسته‌اند و ضمن بازنگری در تعریف فقه سیاسی، هویت آن را امری ورای احکام سیاسی و نظریات فقیهان می‌دانند. مروری بر برخی تعریف‌های فقه سیاسی نمایانگر تحول تعریف از دیدگاه حداقلی تا دیدگاه نسبتاً توسعه‌یافته است.

۱. فقه سیاسی کلیه مباحث سیاسی فقه است، مثل خطبه‌های نماز جمعه دارالاسلام، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حدود، دیات و دیگر مباحث و

احکام که رنگ و بوی سیاسی دارد (عمید زنجانی، ۱۳۷۵، ۱۳-۱۴).

۲. در فقه مباحثی تحت عنوان جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، حسبه، همکاری با حاکمان و نظایر آن به طور مستقیم یا غیرمستقیم مطرح شده است که به آن‌ها احکام سلطانیه یا فقه سیاسی گفته می‌شود. به این ترتیب، فقه سیاسی شامل آن دسته از مباحث حقوقی در اسلام می‌شود که تحت عناوینی چون حقوق اساسی، مفاهیم سیاسی و حقوق بین‌الملل و نظایر آن مطرح می‌شود (عمید زنجانی، ۱۳۶۶، ۴۱/۲).

۳. امروزه به تعریف جدیدی از فقه سیاسی نیاز داریم تا به مسائل جدیدی سیاسی پاسخ دهد یعنی صرف نظر از مسائلی که در گذشته بوده است در فقه سیاسی باید در هر زمان موضوعات آن زمان را در نظر بگیریم و پاسخی از فقه داشته باشیم (عمید زنجانی، ۱۳۷۸، ۷-۸).

بر این اساس، باید گفت مراد از این مرکب‌واژه که در سال‌های اخیر و در سایه اموری چون «تشکیل نظام جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر حاکمیت فقه»، «ورود گستره‌ای فراگیر از مسائل عرصه سیاست به علم فقه» و «پرسش از فقیهان در خصوص این موارد» از بسامد بسیاری برخوردار شده است، گرایشی بینارشته‌ای در عرصه فقه و مرتبط با سپهر سیاست است که به مباحث سیاسی در فقه پرداخته، تدبیر امور جامعه اسلامی را برعهده دارد و درصدد است روابط جامعه اسلامی را در حوزه داخلی و خارجی تنظیم نماید. از این رو باید فقه سیاسی که فهم آن در گرو ارتباط منسجم میان دو مفهوم اساسی «فقه» و «سیاست» است را در راستای تخصصی شدن مباحث و مسائل متنوع عرصه فقه و بررسی رفتارها و موضوعات سیاسی و حکومتی ارزیابی کرد.

تمایز فقه سیاسی با فقه حکومتی:

واژه دیگری که به اشتباه، مرادف با فقه سیاسی استعمال می‌شود (مهریزی، ۱۳۷۶، ۱۴۱-۱۴۲) مرکب‌واژه «فقه حکومتی» است، زیرا فقه حکومتی نه به عنوان بخشی از فقه، بلکه به معنای نگرش حاکم بر کل فقه است که فقیه براساس آن، حاکمیت سیاسی شیعه را در نظر گرفته است و در استنباط خود به رفع نیازهای حکومت عنایت

دارد. مطابق این نگرش، در مباحث فقهی و بیان افعال مکلفان، انسان‌ها باید به‌عنوان فردی از افراد حکومت اسلامی و نه به‌عنوان مکلفی جدا و بریده از اجتماع و حکومت در نظر گرفته شوند.

از این رو برخلاف فقه سیاسی که مباحث سپهر سیاست را مورد عنایت قرار می‌دهد، گستره فقه حکومتی، نه مباحث سیاسی بلکه مشتمل بر مباحثی در حوزه اقتصاد، فرهنگ، حقوق، نظامی، انتظامی، خانواده، احوالات شخصیه و تمامی فقه است (مهریزی، ۱۳۷۶، ۱۴۱-۱۴۲).

آنچه فقه حکومتی را از فقه سیاسی متمایز می‌کند این است که: اولاً: فقه سیاسی به مباحث حکومت اختصاص ندارد و مصادیق غیرحکومتی بسیاری می‌تواند داشته باشد.

ثانیاً: برخلاف فقه سیاسی که بخشی از ابواب و مسائل فقه در ارتباط با موضوعات سیاسی را مورد بررسی قرار می‌دهد، فقه حکومتی همه مباحث و موضوعات مورد نیاز جامعه را با محوریت اداره حکومت را استنباط قرار می‌دهد.

ثالثاً: برخلاف فقه غیرحکومتی که موضوعات و مسائل مکلفان، به‌دور از هرگونه ملاحظه شهروندی یک کشور مورد استنباط قرار می‌گیرد، فقه حکومتی کیفیت مطلوب اداره نظام سیاسی و تأثیر هر حکمی نسبت به آن را ملاحظه می‌کند.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵

زمستان ۱۴۰۰

۷۶

۲. ضرورت فقه سیاسی به‌مثابه گرایش بینارشته‌ای مرتبط با فقه و سیاست

برخی اندیشمندان فقه سیاسی را در نقطه مقابل احوالات شخصیه مکلفان قرار داده‌اند و ذیل مباحث عمومی جامعه معنا کرده‌اند و گستره‌ای فراگیر، مشتمل بر حیثیت رفتار عمومی انسان‌ها را برای فقه سیاسی قرار داده‌اند (گرچی، ۱۳۷۵، ۸). برخلاف آن، تفکیک مباحث فقه سیاسی از سایر مباحث فقهی بر این منطق استوار است که از یک سو، مسائل و مباحث فقه در عصر حاضر بسیار گسترده شده است و تخصص در تمامی ابواب و مسائل آنان از توان یک شخص بلکه از اندازه عمر یک انسان خارج است و از سوی دیگر، پاسخگویی کلی و غیر مبتنی بر تخصص و کارشناسی نسبت به مسائل سپهر سیاست، دردی از نیازهای روزآمد و پیچیده جامعه

دوا نمی‌کند. بنابراین، رویکرد تخصصی در پاسخگویی به نیازهای تخصصی و متنوع جامعه اسلامی در عرصه فهم مسائل و موضوعات سیاسی، سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری، ساختارسازی، شکل‌یابی، شیوه حکمرانی، احکام رفتارهای سیاسی و... ضرورت دارد و باید فقه در عرصه امور سیاسی، رویکرد تخصصی بگیرد و فقیهانی آشنا به موضوعات و مسائل سیاسی به صورت تخصصی، پاسخگوی مسائل و موضوعات این عرصه باشند. به همین ملاک، تخصصی شدن فقه، مباحث عرصه فقه پزشکی، فقه خانواده، فقه عبادات، فقه اقتصادی و... را نیز دربر می‌گیرد.

فقه شیعه هیچ‌گاه فارغ از ماهیت فقه سیاسی نبوده است، زیرا از آغاز تدوین فقه، بخش قابل توجهی از مباحث آن به مباحث سیاست اختصاص داشته است و پاسخ‌گویی به این مسائل را مدنظر قرار می‌داده است. هرچند این مباحث به علل بسیاری از جمله حساسیت حاکمان جائر و حاکم نبودن فقیهان بر جامعه، گستره وسیع و تأثیرگذاری را به خود اختصاص نداد و تنها مشتمل بر احکامی پراکنده در گستره امور فردی و زندگی مؤمنانه در ابواب مختلف فقه بود.

فلسفه
فقه سیاسی

۷۷

هم‌زمان با ضعف قدرت‌های سیاسی سنی مذهب و تحقق حاکمیت سلاطین شیعه بر جامعه و رخت بر بستن نسبی فضای تقیه، کم‌کم زمزمه اختصاص بخش خاصی از فقه به مسائل سیاسی آغاز شد. به گونه‌ای که پس از آن که شهید اول و شهید ثانی ابواب فقه را به چهار قسم «عبادات، عقود، ایقاعات و سیاسات» تقسیم کرده بودند (شهید اول، ۱۴۱۹ق، ۶۱/۱-۶۳؛ شهید ثانی، ۱۴۰۹ق، ۱۸۲) ملا احمد نراقی برای نخستین بار، مباحث مربوط به ولایت فقیه را در عانده‌ای خاص در کتاب عوائد الایام آورد و به گونه استدلالی از آن بحث کرد (نراقی، ۱۴۱۷ق، ۵۲۹) و فیض کاشانی در کتاب مفاتیح الشرایع، همه ابواب فقه را در دو فن عمده «عبادات و سیاسات» و «عادات و معاملات» جای داد (فیض کاشانی، ۱۴۰۱ق، ۳۶/۱).

با رسمیت یافتن مذهب شیعه و غلبه جمعیتی شیعیان در یک کشور و تحقق کشوری با محوریت فقه شیعه، لزوم اختصاص بخشی از فقه به مباحث سیاسی ضرورت بیشتری یافت. بنابراین بسیاری از فقیهان معاصر تقسیم نوینی را برای فقه ارائه داده‌اند. به گونه‌ای که شبیری زنجانی ضمن تقسیم ابواب فقه به سه بخش

«عبادات»، «عقود و ایقاعات» و «احکام و سیاسات» فقه سیاسی را به‌عنوان قسیم دو بخش دیگر مطرح کرده‌است (شیری زنجانی، بی تا، ۳).
صافی گلپایگانی نیز در تقسیم‌بندی دیگر، کل فقه را به دو بخش عبادی و سیاسی (به‌جهت نظم‌بخشی به امور دنیا، سیاست اداره کشور و جامعه و...) تقسیم کرده‌است (صافی، ۱۴۰۴ق، ۱/ ۱۴۸).

ضرورت یا امکان تحقق فقه سیاسی در گرو مؤلفه‌های سیاسی در گستره فقه است. زیرا در صورت فقدان عناصر سیاسی در فقه نمی‌توان از گرایش در فقه در قالب «فقه سیاسی» یاد کرد. بنابراین و با توجه به این که سیاست معنای منفی ندارد و به‌عنوان دانشی که تدبیر امور جامعه را برعهده دارد، در دین اسلام و فقه شیعه مورد اهمال قرار نگرفته‌است. از این رو می‌توان بلکه باید از مقوله فقه سیاسی در حوزه فقه یاد کرد. بنابراین فقه شیعه با توجه به تمام محدودیت‌های زمان‌های گذشته، همچنان به بحث در خصوص مسائل سیاسی مانند نماز جمعه، دارالاسلام، دارالکفر، جهاد، مرابطة (مرزبانی)، امر به معروف و نهی از منکر، حسیه و... که در سراسر فقه پراکنده هستند و رویکرد سیاسی داشتند، اهتمام داشته‌است.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال ششم، شماره پیاپی ۲۵
زمستان ۱۴۰۰

۷۸

۳. نظام مسائل فقه سیاسی

گرچه فقه شیعه همواره مشتمل بر مباحث و موضوعاتی در عرصه سیاست بود، ولی باید آنچه مجموعه مسائل فقه سیاسی موجود را از مسائل فقه سیاسی معاصر متمایز می‌کند در دو چیز دانست.

اول) برخلاف زمان گذشته که به‌خاطر دور بودن فقیهان از عرصه حکومت، فقه شیعه به مباحث بسیط در عرصه سیاست اختصاص داشت، فقه در عصر حاضر مشتمل بر عرصه‌های نوپدید بسیاری در عرصه سیاست شده‌است. بلکه به‌خاطر ارتباط مستحکم فقه و فقیهان با عرصه حکومت و سیاست و ضرورت پاسخ‌گویی فقیهان به مسائل نوپدید و اداره مطلوب شریعت‌مدار جامعه، حجم مسائل فقه سیاسی افزون شده‌است و علاوه بر مباحث پیشین، موضوعاتی مانند تحزب، مرزهای ملی، تفکیک قوا، انتخابات، مجالس قانون‌گذاری، قانون اساسی، مصونیت سیاسی، آزادی‌های

سیاسی و مشارکت سیاسی را دربر می‌گیرد. البته برخی از مباحث سابق فقه سیاسی مانند حدود و دیات و نماز جمعه نیز در راستای مقتضیات زمانه و تخصصی شدن فقه از ذیل فقه سیاسی خارج می‌شود و در فقه‌های تخصصی دیگر بررسی می‌شود. دوم) مباحث فقه در زمان گذشته، بنا بر اقتضائاتی مانند شرایط زمانه، دور بودن فقیهان از عرصه حکومت، تقیة فقهها، سیطره حاکمان جائز بر امور جامعه و اندک بودن شیعیان در برخی زمان‌ها و مناطق، عمدتاً با محوریت افراد قرار داشت و مباحث طرح‌شده سیاسی در فقه نیز معمولاً در پاسخ به مؤمنان و مکلفان در قالب احکام و استفتائات ارائه می‌شد. این درحالی است که فقه سیاسی در عصر حاضر با محوریت فقه اجتماعی و حکومتی، علاوه بر این که به مؤمنان و مکلفان محدود نمی‌شود بلکه عموم شهروندان را دربر می‌گیرد، مشتمل بر نظریه‌های سیاسی درکنار احکام و استفتائات است و اداره مطلوب و شریعت‌مدار حکومت اسلامی را سرلوحه استنباط قرار می‌دهد.

طبیعی است درکی این گونه از فقه که کارکردهای فقه را به نیازهای فردی محدود نمی‌کند بلکه پاسخ مناسب به مسائل نوپدید عرضه شده در عصر مدرنیته چون تحزب، انتخابات، تفکیک قوا، پارلمان را مدنظر قرار می‌دهد، ظرفیت‌های بسیاری برای فقه سیاسی ایجاد کرده است و می‌تواند مباحث بیشتری را ذیل فقه سیاسی جای دهد. براساس رویکرد حداکثری به فقه سیاسی در عصر حاضر باید مسائل فراوان و پراکنده‌ای را برای این گرایش در نظر گرفت، ولی از آنجا که فقه سیاسی پاسخ به مسائل سیاست را مدنظر قرار می‌دهد، می‌توان مسائل عرصه سیاست را همان مسائل عرصه فقه سیاسی دانست که پاسخ به این مسائل را با رویکرد و منابع فقهی، مورد عنایت قرار می‌دهد. با این تفاوت که باوجود اشتراک گرایش‌های متفاوت علوم سیاسی (کلام سیاسی، فلسفه سیاسی، عرفان سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و اخلاق سیاسی) در عرصه سیاست، رویکردها و کارویژه‌های متفاوتی مدنظر قرار می‌گیرد. به این صورت که برخی مبانی فکری عرصه سیاست را مدنظر قرار می‌دهند و به برخی رفتارهای سیاسی و الزامات آن توجه می‌کنند و برخی شایسته‌سازی و پالایش رفتاری در عرصه سیاست را مورد بررسی قرار می‌دهند. هرکدام از این گرایش‌ها

متناسب با رویکرد خود از روش‌شناسی خاصی استفاده می‌کنند و مخاطبان معینی را در نظر می‌گیرند.

بر این اساس، نظام مسائل فقه سیاسی را می‌توان در چهار عرصه کلان «حکومت»، «حاکمیت»، «جمعیت» و «سرزمین» به‌مثابه ارکان چهارگانه دولت به‌سامان رساند. مطابق این ساختار کلان، مباحثی چون ضرورت و اهداف حکومت، ویژگی‌ها و حدود اختیارات حاکم اسلامی، ضرورت حکومت دینی و کارکردهای آن در تضمین اموری چون عدالت، امنیت و آزادی، ذیل بحث حکومت به‌سامان می‌رسد. افزون بر این، در بحث حاکمیت، مباحثی در مشروعیت نظام سیاسی مشتمل بر تعریف مشروعیت، خاستگاه مشروعیت (مشروعیت الهی، مشروعیت مردمی و مشروعیت الهی مردمی)، ادله مشروعیت نظام سیاسی مطلوب در عصر غیبت (ولایت فقیه) مشتمل بر دلیل عقل و امور حسبه و روایات مورد عنایت قرار می‌گیرد. در بحث «جمعیت»، مباحثی مرتبط با جایگاه مردم در نظام سیاسی مشتمل بر اموری چون مشارکت سیاسی، انتخابات، امر به معروف (به‌مثابه نظارت همگانی)، نظارت سیاسی مردمی، نظارت ولایی، نظارت قوا و نظارت احزاب مورد بررسی و تحقیق قرار خواهند گرفت. علاوه بر مباحث سه‌گانه فوق (حکومت، حاکمیت و جمعیت) مباحث سیاست خارجی نظام اسلامی می‌توان ذیل بحث «سرزمین» مورد توجه قرار داد که مشتمل بر مباحثی چون جهاد و دفاع، دعوت (صدور انقلاب)، وحدت جهان اسلام و حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش خواهد بود.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵
زمستان ۱۴۰۰

۸۰

۴. روش فقه سیاسی

مسیر شناخت اسلام اصیل فهم آن از طریق منابع دین است، ولی این امر به این معنا نیست که هرکسی با هر روشی می‌تواند مطالب و معارف و آموزه‌های دین اسلام را فهم کرده باشد و به‌مثابه دین اسلام ارائه کند بلکه فهم هرکدام از این منابع، مقتضای روشی خاص است که عمدتاً نیازمند فراگیری و تمرین است. با توجه به این که عمده منابع دین اسلام را متون دینی به‌مثابه میراث باقی مانده از اهل بیت علیهم‌السلام تشکیل می‌دهد باید در راستای استنباط احکام و دیدگاه‌های اسلام اصول و قواعدی

را متناسب با فهم این منابع به کار بست. بعضی از این اصول و قواعد به صورت ارتكازی ازسوی عقلا در فهم متون به کار بسته می‌شود و برخی دیگر را باید از آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام به دست آورد.

شیوه استنباط که عمدتاً در دانشی به نام اصول فقه آموزش داده می‌شود و به عنوان مقدمه استنباط لازم است، به منزله آئین استنباط فقهی و شیوه‌ای برای رسیدن از ادله معتبره به احکام عملی است و تنظیم قوانین و قواعد اصولی در حکم وضع آئین‌نامه‌ای برای فقاهت است، به گونه‌ای که بدون چنین آئین‌نامه‌ای قلمرو فقاهت، فاقد ملاک می‌شود و احکام صادره در معرض خلط و ناخالصی قرار می‌گیرد و احکام استخراج شده از اعتبار لازم برخوردار نخواهد بود.

این شیوه استنباط که از آن به اجتهاد یاد می‌شود، به معنای روش رد فروع به اصول و استنباط از اصول، مبانی و منابع (کتاب، سنت، عقل و اجماع) است. طبیعتاً مباحثی مانند «چگونگی استنباط»، «تقابل میان ادله»، «ترتیب و نوبت‌بندی ادله مختلف اجتهادی یا ظواهر»، «چگونگی استنباط در صورت فقدان ظهور یا تعارض ظواهر الفاظ»، «زمان عمل به اصول عملیه»، «تقدم و تأخر اصول عملیه نسبت به هم» در این روش مورد بحث قرار خواهند گرفت.

با توجه به این که تحلیل و بررسی و استنتاج در هر دانش یا گرایش بین‌رشته‌ای، مقتضی گونه روش‌شناسی متناسب با همان دانش است و فقه سیاسی نیز از حیث موضوع‌شناسی، تابع دانش سیاست است و از حیث تحلیل و بررسی و استنتاج، تابع مبانی و روش‌های حاکم بر دانش فقه است، بنابراین روش‌شناسی اجتهاد مانند سایر گرایش‌های دانشی فقه (فقه اقتصادی، فقه عبادی، فقه قضایی و...) بر فقه سیاسی نیز حاکم است، از این رو در روش‌شناسی فقه سیاسی باید به روش اجتهاد مراجعه کرد.

هرکدام از این گرایش‌ها مقتضی ویژگی‌های روش‌شناسانه متناسب با خود هستند، زیرا در حالی که در بحث عبادات، عقل بشر قادر به شناخت ملاک احکام آن‌ها نیست و بر عدم دخالت عقل، بنای عقلا، عرف و... در استنباط و محوریت روایات تأکید می‌شود، در فقه سیاسی با فرض امکان شناخت ملاک احکام سیاسی،

بر اولویت استفاده از عقل و بنای عقلا در فهم مراد شارع از روایات و سیره به مثابه ارشاد به حکم عقل تأکید می‌شود. گرچه این به معنای خودبسنده‌گی عقل و بنای عقلا در احکام مرتبط با عرصه فقه سیاسی نیست، بلکه از آنجا که ممکن است شارع دیدگاه بنای عقلا را نپسندد یا رویکردی اصلاحی به آن را مدنظر قرار داده باشد، بنای عقلا در صورتی مورد تأیید قرار می‌گیرد که مورد تأیید شارع قرار گرفته باشد یا منعی از شارع درباره آن وجود نداشته باشد.

در رویکرد فقه عبادی، نصوص دینی به مثابه تمام ملاک در فهم دیدگاه شارع محسوب می‌شود و نمی‌توان به دیدگاه عقل در ازای روایات استناد کرد، زیرا امور عبادی در طول زمان ثابت است و فهم آن در گرو زمان و مکان و شرایط قرار ندارد. ولی امور سیاسی اموری تغییر پذیر است و فهم موضوعات در شرایط و موقعیت‌های متفاوت تغییر می‌پذیرد، بنابراین با وجود استفاده از منابع نقلی نمی‌توان زمان و مکان و شرایط را در فهم روایات بی‌تأثیر دانست.

از سوی دیگر، با عنایت به این که موضوعات و مسائل سیاسی، از مختصات شرعی نیست و در همه زمان‌ها از سوی مردم مورد استفاده قرار می‌گرفته‌است و شارع نیز عمدتاً رویکردی امضائی یا اصلاحی نسبت به این امور داشته‌است، نمی‌توان به همان موضوعات و مباحث سیاسی موجود در عصر شارع اکتفا کرد و موضوعات و مسائل مستحدثه سیاسی را به بهانه نوپدید بودن غیر شرعی دانست، بلکه باید با استفاده از قواعد و اصول کلی دیدگاه شارع درباره آن را استخراج کرد و رویکردی شریعت‌مدار از آن را مورد استفاده قرار داد. بر این اساس، از یک سو نمی‌توان به حرمت استفاده از اموری چون انتخابات، تفکیک قوا، پارلمان، ریاست جمهوری در ساختار سیاسی حکم کرد و از سوی دیگر هم نمی‌توان به جواز آنچه در جوامع دیگر (با وجود اختلاف در مبانی، منابع، فرهنگ، غایات و...) ارائه شده‌است حکم نمود، بلکه باید این موضوعات را به مبانی و منابع اصیل عرضه کرد و با احراز عدم مخالفت نسبت به مبانی شارع، از آن‌ها استفاده کرد یا گونه‌ای اصلاحی و جایگزینی مناسب برای آن ارائه کرد. این امر جز به واسطه روش‌شناسی اجتهادی متناسب با عرصه فقه سیاسی صورت نخواهد پذیرفت.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵
زمستان ۱۴۰۰

۸۲

۵. اهداف فقه سیاسی

فقه سیاسی مانند همه دانش‌ها و گرایش‌های علمی، دارای غایات، اغراض، اهداف و کارویژه‌های خاصی است که آن را از سایر دانش‌ها و گرایش‌ها متمایز می‌سازد.

بر این اساس، گرچه فقه سیاسی از سایر گرایش‌های فقهی به‌خاطر موضوعات مورد بحث خویش (موضوعات و مسائل سیاسی) متمایز می‌شود، اما گاهی اوقات موضوعات و مسائل سیاسی به غیر از غایاتی که برای فقه سیاسی برشمرده می‌شود، مورد بحث قرار می‌گیرند، مثلاً ممکن است «قدرت یا حاکمیت سیاسی» از آن رو در فقه الاقتصاد مورد تحقیق قرار گیرد که حاکمیت سیاسی می‌تواند برای کالا قیمت‌گذاری کند و مالیاتی مشخص را از مردم اخذ نماید. طبیعتاً غایت فقه سیاسی را باید نظام اداره سیاسی کشور دانست.

مطابق این معنا فقه شیعه مانند هر دانش یا گرایش علمی دیگر، مبتنی بر اغراض و اهداف خاصی است و شارع در احکام شریعت، غایات معینی را در این خصوص مدنظر قرار داده‌است، در حالی که برخی، اهداف مادی را برای این علم به‌مثابه علم حقوق تصور می‌کنند که عهده‌دار قوانین اداره زندگی امور مردم است (سروش، ۱۳۷۳، ۴۴) و برخی با عنایت به گستره وسیعی از احکام شریعت که به امور عبادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... مربوط می‌شود، مجموعه‌ای از اغراض مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، مانند «حفظ شریعت»، «تصحیح اعمال»، «اقامة وظائف شرعیه»، «ارشاد به مصالح دینی و دنیوی»، «ارتقا از جایگاه پست جهالت»، «تکمیل قوای نفسانی» و «جلب رحمت الهی» را به‌مثابه غایات این علم برشمرده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ۴). برخی دیگر، اهداف فقه را متناسب با کارکرد حداکثری آن در جامعه در راستای اداره جامعه‌ای کلان مدنظر قرار داده‌اند و ضمن این که فقه را نظریه کامل اداره انسان در تمامی ادوار زندگی معرفی نموده‌اند، هدف فقه را پیاده‌سازی فقه در عرصه عمل نیازهای فردی و اجتماعی و پاسخ‌گویی به معضلات جوامع انسانی اعلام کرده‌اند (خمینی، ۱۳۷۸، ۲۱/۲۸۹).

مطابق این معنا، علم فقه که به‌مثابه علمی کاربردی و نه ذهنی و نظری محض،

همواره زندگی مردم در عرصه‌های مختلف را مدنظر خویش قرار می‌دهد، در موضوعاتی مرتبط با گستره امور عبادی، رویکردی غالباً اخروی دارد و عمدتاً به غرض تحقق غایات اخروی انسان و سعادت معنوی او عنایت دارد و در موضوعات مرتبط با زندگی اجتماعی نیز غالباً رویکرد دنیوی دارد و معمولاً ناظر به نظم زندگی جامعه است.

بر این اساس، برخلاف مسائل مرتبط با فقه عبادی که عمدتاً غایات اخروی و مرتبط با سعادت معنوی افراد را مدنظر قرار می‌دهند، مسائل عرصه فقه سیاسی عمدتاً به غرض نظم‌بخشی به امور زندگی مردم و سعادت دنیوی آنان (البته مبتنی بر آموزه‌ها و غایات دینی) جعل شده است و ذیل غایات دنیوی قرار می‌گیرند. هرچند همچنان که در فقه عبادی اهداف اخروی و معنوی از اولویت برخوردارند، در فقه سیاسی و اجتماعی اهداف و غایات مادی و دنیوی اولویت دارد و از جانب شارع برای تنظیم امور جامعه و نظم‌بخشی به آن ارائه شده است. هرچند در نگرش کلان، مسائل فقه سیاسی را باید ناظر به کمال انسانی مورد ارزیابی قرار داد.

با توجه به این که تحقق اهداف از یک سو در گرو نظر داشت چشم‌اندازی مشخص و مطلوب و دست‌یافتنی است و از سوی دیگر، برخلاف آرمان‌ها که محدود به شرایط زمانی و بسترها و موانع نیستند، تحقق اهداف در هر زمانی در گرو بسترهای تحقق و موانع دستیابی به اهداف است. از این رو می‌توان برای زمان‌های متفاوت و شرایط خاص از اهداف متمایزی برای فقه سیاسی یاد کرد. این اهداف که به مثابه اهداف میانی تلقی می‌شوند، متناسب با شرایط و احوالات زمانه و زیست‌محیط زندگی شکل می‌گیرند و اقتضائات متفاوتی را برای فقه سیاسی رقم خواهند زد.

بر این اساس، برخی از اهداف (حداقلی) به زمانی اختصاص دارد که بستر مناسب جهت تحقق حداکثری شریعت در جامعه فراهم نیست. از سویی، برخی دیگر از اهداف (حداکثری) به زمانی اختصاص دارد که به سبب اموری چون «کثرت تعداد شیعیان در یک سرزمین»، «اقتدار فقیهان در جامعه»، «عدم رویکرد تقیه‌ای نسبت به حاکمان جائر» و «استقرار حکومت مبتنی بر فقه» و نیز فراهم بودن بسترهای مناسب و فقدان موانع، امکان رویکرد حداکثری به اسلام فراهم آمده است و می‌توان علاوه

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵

زمستان ۱۴۰۰

۸۴

بر اداره امور افراد و پاسخ به نیازهای مؤمنان، جامعه‌ای بزرگ مشتمل بر عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی و سیاسی را نیز اداره کرد (ایزدهی، ۱۳۹۲، ۵۵).

مطابق این منطق در حالی که بسنده کردن به بخشی از ظرفیت گسترده فقه شیعه در ادوار گذشته، مرهون راهبرد هوشمندانه فقیهان در وضعیت عینی جامعه اسلامی و پیش آمدهای تاریخی بود، در عصر حاضر و با وجود فقدان بخشی از این شرایط، باز این راهبرد در فقه شیعه باقی مانده است و به مثابه چارچوب ثابت فقه تلقی شد. بلکه این امر موجب شد گستره اهداف فقه شیعه نیز به امور فردی محدود شود و این توهم را پدید آورد که هدف استنباط و اجتهاد، پاسخ‌گویی به نیازهای افراد مسلمان است، نه جامعه و اداره همه شئون جامعه‌ای وسیع.

صدر در این باره می‌گوید:

«برکناری از سیاست به تدریج موجب شد دامنه هدفی که حرکت اجتهاد را پدید می‌آورد در میان امامیه محدودتر گردد و این اندیشه را پیش آورد که یگانه جولانگاه آن، انطباق فرد است با اسلام و نه جامعه، و چنین بود که در ذهن فقیه اجتهاد با چهره فرد مسلمان ارتباط یافت نه با چهره اجتماع مسلمان» (صدر، ۱۳۵۹، ۸).

فلسفه
فقه سیاسی

این درحالی است که فقه از آغاز، اهداف بلندی را مدنظر داشته است و فروکاسته شدن آن اهداف به پاسخ‌گویی به نیازهای فردی مؤمنان مرهون و معلول شرایط زمانی خاص بوده است (ایزدهی، ۱۳۹۲، ۲۰۳). بدیهی است ارتقای هدف فقه بر محور رفع نیازمندی‌های جامعه‌ای کلان و حکومتی، موجب نگرشی نو به فقه می‌شود و به تحولی شگرف در فقه می‌انجامد و ضمن پاسخ‌گویی به بسیاری از مشکلات جامعه، روزآمدی و کارآمدی احکام شریعت را نیز موجب خواهد شد.

بنابراین در حالی که ضرورت‌های زمانه در سده‌های طولانی عصر غیبت موجبات کوتاه آمدن از آن اهداف عالی را فراهم آورده بود، در پیامد استقرار جمهوری اسلامی ایران و راهبری فقیه جامع‌الشرایط، این اهداف به سطح اداره نظام جامعه‌ای کلان توسعه یافت. آیت‌الله خامنه‌ای به مثابه شاگرد مکتب فقهی امام خمینی، در همین راستا گذر از شرایط استنباط در سده‌های پیش و مراعات مقتضای زمانه در استنباط و اجتهاد را خواستار شده است و ضمن باور به ارتقای غایات فقه، مراعات

نیازهای جامعه شیعه در هر عصری را یادآوری کرده است و آن را به مثابه وظیفه‌ای خطیر بر عهده اصحاب فقه نهاده است (خامنه‌ای، ۲۴ آبان ۱۳۷۱).

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران به راهبری فقهی جامع‌الشرایط و حاکمیت گفت‌وگو فقه شیعه بر امور کشور ایران، از یک سو شئون اداره این کشور بر اساس ضوابط و معیارهای فقهی بنا نهاده شد و از سوی دیگر، با تحقق نظریه حکومت اسلامی در قالب ولایت فقیه سطح انتظار مردم از فقه افزایش یافت و پرسش‌های جدید بسیاری به گستره فقه عرضه شد. این امر موجب رویکرد فقه شیعه به غایات اصیل خود شد. از این رو، فقه شیعه که در زمان‌های پیشین، قالبی شریعت‌مدار داشت و مجالی برای تبدیل به قانون به مثابه محور عمل همه شهروندان نداشت، در پسامد استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، رویکردی قانون‌مدار یافت. طبیعی است گستره فراحی که برای بروز ظرفیت‌های بالقوه فقه پدید آمده بود، سطح غایات و اهداف فقه را بالا برد و جدا از ضرورت پاسخ‌گویی به نیازمندی‌های جوامع علمی - تخصصی، حیثیت اداره و تدبیر همه‌جانبه امور کشور را نیز دربر گرفت.

۶. تمایز فقه سیاسی نسبت به سایر گرایش‌های علوم سیاسی

علوم سیاسی گرایش‌هایی هستند که رویکردها و اقتضائات سیاسی در عرصه برخی دانش‌ها را مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌دهند. بر این اساس، علوم سیاسی را باید از مصادیق علوم مضاف معنا کرد، زیرا علوم سیاسی، با توجه به گرایش‌های مختلفی چون فلسفه، کلام، اخلاق، فقه و جامعه‌شناسی، مباحث سیاسی را در ساحت‌های متعددی چون مبانی عرفانی، باورهای سیاسی، مناظرات عقیدتی سیاسی، رفتارهای سیاسی، شایستگی‌های سیاسی، عینیت‌های سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهد. در این میان، فقه سیاسی گرایشی بینارشته‌ای است که مباحث عرصه سیاست را با توجه به اقتضائات و هنجارهای حاکم بر علم فقه مورد بررسی و تحقیق قرار می‌دهد. بر این اساس، برخلاف سایر گرایش‌های بینارشته‌ای علوم سیاسی، هنجارهای حاکم بر علم فقه بر فقه سیاسی حاکم است و آن را از سایر گرایش‌ها متمایز می‌کند. بنابراین همچنان که روش‌شناسی اجتهاد و فهم احکام مناسب عرصه

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵

زمستان ۱۴۰۰

۸۶

سیاسی، فقه سیاسی را از سایر گرایش‌ها متمایز می‌کند، غایات و اهداف متمایز فقه سیاسی در تدبیر نظام ادارهٔ تقنینی و ساختاری و رفتاری را نیز می‌توان از جمله اموری ارزیابی کرد که فقه سیاسی را از گرایش‌هایی مانند فلسفهٔ سیاسی، کلام سیاسی و اخلاق سیاسی متمایز می‌کند، بلکه منابع معرفتی مورد استفاده در فرایند اجتهاد را نیز می‌توان از عوامل تمایز این گرایش با بسیاری گرایش‌ها برشمرد، همچنان که سنخ مخاطبان فقه سیاسی نیز نسبت به سایر گرایش‌ها متفاوت خواهد بود.

فقه سیاسی عمدتاً مؤمنان و مکلفان به شریعت را مخاطب قرار می‌دهد و احکام رفتارهای آنان را استنباط می‌کند. برخلاف فلسفهٔ سیاسی که به خاطر رویکرد عقلانی عمدتاً توجیه و تفسیر مبانی سیاسی اسلام به غرض فهم و اقتناع همگانی است و از این رو، علاوه بر مخاطب قرار دادن مؤمنان، دربرگیرندهٔ فهم غیرمؤمنان نیز هست و نیز برخلاف کلام سیاسی که عمدتاً مخاطبان غیر مؤمن را جهت مجادله و مناظره با غیر متدینان بلکه سایر مکاتب دینی و مذهبی مدنظر قرار می‌دهد و پاسخ به شبهات مذهب در عرصهٔ سیاسی را مورد توجه قرار می‌دهد.

فلسفهٔ
فقه سیاسی

با توجه به پیوند دین و فقه با سیاست و حکومت در اندیشهٔ اسلامی، فقه سیاسی عملی‌ترین بخش دانش‌های اسلامی برشمرده شده است و با فروکاستن فلسفه در بسیاری از ادوار اسلام، عملاً جایگزین فلسفهٔ سیاسی شده است و شاید از همین روست که فارابی در طبقه‌بندی علوم، اصطلاح فقه مدنی را به عنوان شاخه‌ای از علم مدنی عام و قسیم حکمت مدنی به کار برده است (فارابی، ۱۹۳۱، ۶۴). اما در خصوص طبقه‌بندی فقه سیاسی نسبت به سایر گرایش‌های علوم سیاسی باید گفت از آنجا که فلسفه و کلام از علوم پیشینی و پشتیبانی‌کننده و جهت‌دهندهٔ علم فقه به‌شمار می‌روند و از سوی دیگر، فلسفهٔ سیاسی و کلام سیاسی مبانی فکری سیاست را مدنظر قرار می‌دهند و فقه سیاسی عمدتاً مبتنی بر آن مبانی، احکام متناسب با رفتار مؤمنان و مکلفان بلکه نظام اسلامی و الزامات آن را ارائه می‌کند، بنابراین فقه سیاسی را باید در رتبهٔ متأخر از فلسفهٔ سیاسی و کلام سیاسی و استفاده‌کننده از آن‌ها برشمرد. در نسبتی دیگر دربارهٔ رده‌بندی فقه سیاسی نسبت به برخی دیگر از گرایش‌های بینارشته‌ای در عرصهٔ سیاست مانند اخلاق سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی بر این

نکته تأکید می‌شود که همچنان که علم فقه به‌مثابه نظام حقوقی اداره رفتاری خُرد و کلان جامعه در تعامل با رویکرد اخلاقی و مقدم بر جامعه‌شناختی است، فقه سیاسی را نیز باید همکار و پشتیبانی‌کننده این دو گرایش دانست. همچنین گرایش‌های کم‌رنگ‌تری چون روان‌شناسی سیاسی و سیاست‌گذاری عمومی و اقتصاد سیاسی را نیز براساس همین منطق باید در رتبه متأخر از فقه سیاسی ارزیابی کرد.

گرچه گرایش‌های دیگری مانند تفسیر سیاسی قرآن و عرفان سیاسی را به‌خاطر سنخ غرض و روش و مخاطب‌شان باید نه در زمره علوم پیشینی و نه متأخر از فقه سیاسی، بلکه به‌خاطر مسیر متفاوتی که می‌پیمایند هم‌عرض فقه سیاسی به‌شمار آورد.

۷. گستره فقه سیاسی

فقه سیاسی در رویکرد کامل خویش، هدایت حداکثری جامعه در قالب اداره جامعه کلان و ترسیم ساختاری متناسب با افزون کردن رویکرد فقهی در اداره جامعه را برعهده دارد. اصل بر رویکرد کلان در عرصه فقه سیاسی متناسب با اداره جامعه، حکومت بلکه مجموعه‌ای از جوامع و حکومت‌هاست. مبانی کلامی فقه سیاسی موجب تحدید گستره فقه سیاسی نمی‌شود و رشد فقه سیاسی نیازمند دلیلی فراتر از مبانی کلامی فقه سیاسی نیست و عرصه مصیّق فقه سیاسی به قبض ید فقیهان و عدم امکان تحقق رویکرد حداکثری برای اعمال حاکمیت حداکثری فقیهان مستند است.

با این وجود می‌توان به قبض و بسط گستره فقه سیاسی متناسب با قبض و بسط اقتدار عالمان و فقیهان در جامعه اشاره کرد که تابع امور متعددی است؛ اموری چون «درک متفاوت از فقه سیاسی»، «مفهوم‌شناسی فقه به معنای عام و خاص»، «اشتمال فقه نسبت به نظریات فقهی و نظام‌سازی و عدم اکتفا به احکام» و «گستره مباحث فقهی در خصوص امور فردی، اجتماعی و حکومتی». بر این اساس، می‌توان در گستره فقه سیاسی به رویکرد حداقلی و حداکثری متناسب با شرایط مختلف جامعه

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵
زمستان ۱۴۰۰

۸۸

اشاره کرد که از جهات مختلف و رویکردهای متفاوت به اختصار از نظر می‌گذرد.

الف) از حیث گستره فردی، اجتماعی و حکومتی

گستره فقه سیاسی در زمان‌های مختلف و به اقتضای شرایط مختلف دارای قبض و بسط بسیار بوده است، زیرا فقیهان در زمان‌های گذشته به ضرورت شرایط حاکم بر زمانه، مانند «درک منفی از حاکمیت سیاسی ناشی از ظلم و ستم‌های حاکمان و کارگزاران»، «تقیه نسبت به حاکمان جائر»، «دوری جستن از حکومت‌ها»، «در اقلیت بودن شیعیان»، «رسمیت نداشتن مذهب شیعه»، تنها متصدی امور زندگی مؤمنان شیعیان بودند و تنها به پرسش‌های مؤمنان در گستره زندگی فردی‌شان پاسخ می‌گفتند. مباحث مطرح شده در گستره فقه سیاسی هم به صورت مضیق و در قالب اموری چون نماز جمعه، رؤیت هلال، قصاص و حدود بود و اگر نامی از جهاد، رابطه، صلح یا امر به معروف در حوزه فقه سیاسی به میان می‌آمد، به حیثیت فردی مکلفان و گستره‌ای محدود عنایت داشتند و مراد از «حاکم» در ابواب مختلف فقه، فقیه جامع‌الشرایط بود که به جهت رفع نیازهای محدود شیعیان و امور حسبه فعالیت می‌کرد (ایزدهی، ۱۳۹۲، ۵۵).

فلسفه
فقه سیاسی

۸۹ رویکرد فقیهان گذشته به فقه فردی و نپرداختن به مباحث فقه سیاسی و حکومتی، مرهون شرایط و عواملی بود که در آن ادوار در فضای جامعه غلبه داشته است. بر این اساس، با گذر از عوامل و شرایط عینی در زمان حاکمان جائر سنی مذهب که به مثابه موانع رویکرد حداکثری به فقه سیاسی محسوب می‌شد، در زمان حاکمان شیعه مذهب و با رفع موانع تحول، برخی مباحث فقه سیاسی از وضوح و عمق بهتری برخوردار شد که از آن میان می‌توان به طرح مباحث ولایت فقیه از سوی شاگردان مکتب وحید بهبهانی در زمان حاکمیت قاجار یاد کرد. ولی با استقرار جمهوری اسلامی به رهبری فقیهی زمان شناس و اداره کشور با محوریت فقه شیعه، فقه سیاسی حداکثری عمده نیازها در عرصه امور فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی را مدنظر قرار می‌دهد و به مسائل شخصی افراد اکتفا نمی‌کند و نیازهای اجتماعی افراد از اولویت برخوردار خواهد بود.

ب) از حیث استنباط احکام، نظریه پردازی و نظام سازی

رویکرد حداکثری در قلمرو فقه سیاسی مقتضی نگرشی همه جانبه به همه ابواب فقه اعم از عبادات، سیاسات، اقتصاد، فرهنگ در استنباط حکم شرعی به جهت اداره شئون مختلف کشور است، ولی فقه سیاسی به فهم احکام محدود نیست و باید با گذر از اجتهاد در حوزه فهم حکم شرعی به اجتهاد و استنباط نظریه های سیاسی - اجتماعی توسعه یابد و از این رهگذر، از فقه سیاسی موجود (مبتنی بر تقدم موضوع نسبت به حکم) به فقه سیاسی مطلوب (فقه نظریه پرداز و نظام ساز) تحول یابد. بر اساس این رویکرد، در فقه سیاسی به بررسی حلال و حرام بسنده نمی شود و نظریه های سیاسی نیز متعلق استنباط و اجتهاد قرار می گیرند. این منطوق مقتضی است فقه سیاسی شیعه در زمان حاکمیت حاکم مشروع و با برخورداری از ظرفیت عملی در تحقق رویکرد حداکثری به آموزه های فقهی در جامعه، طرح اداره مطلوب جوامع در گستره ای فراتر از مرزهای ملی و کشور اسلامی را مدنظر قرار دهد و الزامات تحقق حداکثری دین در سایر جوامع را نیز در راستای تحقق تمدنی برآمده از آموزه های اصیل دینی، به حوزه فقه عرضه نماید.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵

زمستان ۱۴۰۰

۹۰

مطابق این معنا فقه سیاسی شیعه در زمان حاضر باید به طراحی نظام سیاسی مطلوب شیعه در عصر غیبت پردازد و علاوه بر این که در فقه مصطلح به استنباط می پردازد، استنباط مبانی اساسی دین در عصر حاضر را وجهه همت خود قرار دهد و ضمن بازخوانی منابع اصیل شیعه، به طراحی مهندسی نظام های معرفتی (سیاسی) در جامعه پردازد و ضمن این که در این مسیر به تبیین جایگاه خود نسبت به نظام های مشابه جهانی می پردازد، هویت مستقل خود را شکل دهد و با جهت گیری سعادت مادی و معنوی جامعه، در استنباط احکام نه فقط نیازهای فردی بلکه نیازهای جامعه ای وسیع را لحاظ کند و احکام متناسب را صادر نماید.

منابع اصیل در شرایط حاضر باید به گونه ای مورد بازخوانی و واکاوی قرار گیرد که بتواند با همراهی و همگامی سایر علوم اسلامی و غیراسلامی به طرح نظام های سیاسی و اجتماعی بینجامد و با بومی کردن مباحث، طرح اسلام اصیل در همه

شئون زندگی را با رویکردی در جهت بنا کردن تمدنی اسلامی درپیش گیرد. فهم نظام سیاسی اسلام به زمانی خاص محدود نیست، بلکه در هر زمان و شرایطی می‌توان از نظام سیاسی متناسب با آن زمانه سخن به میان آورد. بر این اساس، نه فقط فقیهان باید قلمرو فقه سیاسی را از محدوده استنباط احکام شرعی سیاسی به محدوده نظریات سیاسی و فهم نظام سیاسی توسعه دهند، بلکه باید نظام سیاسی متناسب با هر زمانه را براساس فهمی اجتهادی استنباط کنند و فهمی روزآمد از نظام سیاسی ارائه دهند. علاوه بر رویکرد استنباط نظام‌واره به فقه، نظام‌سازی مستلزم همراهی مجموعه‌ای از علوم انسانی است که از آن میان می‌توان به طراحی مبانی نظام سیاسی ازسوی کلام سیاسی، طراحی ساختار نظام سیاسی ازسوی جامعه‌شناسی سیاسی و علوم سیاسی و نیز ارائه اصول اخلاقی آن ازسوی اخلاق سیاسی اشاره کرد.

ج) از حیث احکام اولیه و ثانویه و حکومتی

فلسفه
فقه سیاسی

در حالی که گستره فقه سیاسی در زمان قبض ید فقیهان عمدتاً محدود به احکام اولیه بوده است و در برخی موارد نیز فقیهان به اقتضای احکام ثانویه، احکامی را مدنظر قرار می‌داده‌اند، در زمان بسط ید و حاکمیت سیاسی فقیهان گستره‌ای فراخ‌تر یافته و احکام حکومتی را هم در برگرفته‌است، زیرا احکام حکومتی به‌عنوان احکامی که در عصر حاضر ازسوی فقیه جامع‌الشرایط صادر شده‌است و از آن با تعابیری چون «حکم الحاکم»، «ما رآه الوالی» و «ما رآه الامام» یا «احکام سلطانیه» یاد می‌شود، دسته‌ای از احکام جزئی و اجرایی هستند که از جانب معصومان علیهم‌السلام و نائبان آنان در منصب حکومت و به‌منظور اجرای احکام کلی الهی صادر می‌شود (جمعی از محققین، ۱۳۸۹، ۱۰۸).

هم‌طراز احکام حکومتی با احکام اولی در توسعه گستره فقه مرهون ادله اطاعت از حاکم اسلامی در احکام صادره است. بر اساس این منطق، نه فقط اطاعت از ولی فقیه برای توده مردم لازم است، بلکه سایر فقیهان نیز باید ضمن التزام به اوامر و نواهی ولی فقیه، اداره مطلوب و کارآمد نظام اسلامی را تضمین نمایند.

د) از حیث حکم شرعی و تبدیل آن به قانون

فقیهان در زمان‌های گذشته دارای اقتدار سیاسی نبودند و اداره امور جامعه را برعهده نداشتند، بنابراین عمده مواردی که به آن‌ها مراجعه می‌شد، پاسخ به پرسش‌های مؤمنان و رفع نیازهایشان بود، ولی پس از استقرار جمهوری اسلامی ایران، نه فقط مخاطب فقیهان توسعه یافت، بلکه با توجه به رهبری سیاسی ولی فقیه، نوع رابطه مردم با فقیه از ارتباط میان مقلد و مجتهد، به رابطه شهروندان و حاکم سیاسی توسعه یافت. براساس شرایط جدید، ضمن این که احکام شرع به‌عنوان محور اداره جامعه اسلامی باید تبدیل به قانون شود و ضمانت اجرایی بیابد، احکام دینی به مؤمنان اختصاص ندارد، بلکه همه شهروندان جامعه اسلامی را شامل می‌شود. بدیهی است تبدیل فقه به قانون باید با محوریت فقه حکومتی مدنظر قرار بگیرد.

تأکید بر تبدیل احکام فقهی به قانون الزامی در فرایند اداره جمهوری اسلامی ایران و توسعه نیافتن فقه شیعه در برخی کشورهای دیگر، بلکه فقه سایر مذاهب در برخی کشورهای اسلامی موجب شده است ایران تنها کشوری باشد که بسط فقه سیاسی در آن در راستای تبدیل احکام فقهی به قانون فراگیر و جامع یک نظام سیاسی صورت پذیرد. فارغ از این که در عمده نظام‌های سیاسی، قوانین اساسی و جزئی کشور به‌خاطر استناد آن قوانین به منتخبان مردم الزام آور تلقی می‌شوند، در نظام اسلامی علاوه بر این که قوانین به منتخبان مردم مستند است، از دو سوی دیگر، الزام آور محسوب می‌شوند: از یک سو این قوانین مبتنی بر احکام شرعی و منطبق بر فتاوی فقیهان است و از سوی دیگر، نظام اسلامی تحت اشراف و مدیریت ولی فقیه قرار دارد. از آن جا که هم تبعیت از احکام اسلامی لازم‌الاجرا است و هم اطاعت از فرامین ولایت فقیه لازم محسوب می‌شود، شهروندان جامعه اسلامی باید به‌طریق اولی تن به قوانین نظام اسلامی بدهند و دستورات ولی فقیه را تمکین نمایند (ایزدهی، ۱۴۰۰، ۱۲۷).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵

زمستان ۱۴۰۰

۹۲

نتیجه‌گیری

فقه سیاسی که در گذشته همواره بخشی از حجم مباحث فقه را به خود اختصاص می‌داد، به آن علت که زیست محیط فضای جامعه، مقتضی تقیه و خوف

از سلاطین جائز بود و شیعیان در جایگاه اقلیت قرار داشتند، همواره رویکرد فردمحور داشته‌است و پاسخ به مشکلات زندگی فردی مؤمنان را مدنظر قرار می‌داده‌است، ولی با تغییر فضای سیاسی جامعه و توسعه اقتدار فقیهان و استقرار جمهوری اسلامی ایران، مقتضی توسعه کمی و کیفی فقه سیاسی شد. گرایش مطالعاتی که فلسفه فقه سیاسی را مورد توجه قرار می‌دهد، مستلزم ارائه تعریف، موضوع، متعلق و مسائل متمایز و متفاوت و مستقلى از فقه سیاسی نسبت به سایر گرایش‌های فقهی است و بازنمایی ماهیت فقه سیاسی و توسعه و تضییق آن در ادوار مختلف را مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهد.

با عنایت به این که توسعه فقه سیاسی در گرو زیست‌بوم سیاسی و حکومتی است و سطح انتظار متفاوت از فقه در گونه قرائت از فقه سیاسی موثر است، بلکه توسعه این گرایش فقهی مرهون نوع نگرش و روش‌شناسی متمایز و متناسب با حجم مسائل و اقتضانات مسائل سیاسی است، بنابراین به همان نسبت که در فضای زیست‌بوم تقیه، رویکرد فقه سیاسی حداقلی مطلوب است، در زمان حاکمیت سیاسی مبتنی بر اقتدار فقیهان باید رویکرد حداکثری به فقه سیاسی حاکم شود، در غیر این صورت، فقه رویکردی غیر روزآمد خواهد داشت که از کارایی مناسبی برخوردار نیست. این امر مقتضی شاخص‌هایی برای فقه سیاسی در عصر حاضر است که آن را از فقه اعصار گذشته متمایز می‌کند و الزاماتی برای آن در نظر می‌گیرد:

۱. فقه سیاسی در عصر حاضر به پرسش‌ها و نیازهای مکلفان و مؤمنان محدود نیست، بلکه همه باید شهروندان جامعه را مدنظر قرار دهد.
۲. فقه سیاسی علاوه بر افراد جامعه، برای حکومت و جامعه نیز هویت مستقل قائل شود و نه فقط باید نیازهای آن را در کنار نیازهای افراد مدنظر قرار بدهد، بلکه نیازهای حکومت و جامعه را بر نیازهای فردی مقدم دارد.
۳. فقه سیاسی مجموعه مسائل سیاسی قرارگرفته در کنار هم نیست، بلکه باید به‌مثابه شبکه‌ای منسجم و به‌هم‌پیوسته بوده و قالبی نظام‌واره لحاظ شود.
۴. فقه سیاسی گستره نظریه‌پردازی درخصوص مسائل کلان جامعه و حکومت را فروگذار نمی‌کند بلکه با عنایت به نظام‌واره بودن فقه سیاسی در استنباط مسائل

سیاسی، علاوه بر ادله فقهی هر مسئله جایگاه و ارتباط آن با خرده نظام‌ها، بلکه کلان نظام را نیز در نظر می‌گیرد.

۵. عرصه‌های تبعدی در فقه سیاسی کمتر از سایر عرصه‌های فقه است. از این رو در استنباط احکام و نظریه‌های شریعت باید گستره فراختری برای عقل، عرف و بنای عقلا لحاظ شود.

منابع

۱. ایزدهی، سید سجاد. (۱۳۹۲). نقد نگرش‌های حداقلی در فقه سیاسی. قم: پژوهشگاه علوم و اندیشه اسلامی.
۲. ایزدهی، سید سجاد. (۱۳۹۴). ماهیت فقه سیاسی، فصلنامه حقوق اسلامی، ۱۲ (۴۴)، ۱۵۳-۱۷۷.
۳. ایزدهی، سید سجاد. (۱۴۰۰). فلسفه فقه سیاسی از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴. جمعی از محققین. (۱۳۸۹). فرهنگ‌نامه اصول فقه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۵. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۶۴). کلمه حول الفقه و تطور. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۶. حسینی شیرازی، سید محمد. (۱۳۶۱). الفقه السیاسة. قم: دار الایمان.
۷. حقیقت، سید صادق. (۱۳۷۶). ارتباط فلسفه سیاسی و فقه سیاسی. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۳.
۸. خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۷۱). پیام به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. پایگاه اطلاع‌رسانی حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای. بازیابی شده در ۲۵ شهریور ۱۴۰۰، از <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=2642>
۹. خمینی روح‌الله. (۱۳۷۸). صحیفه امام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته‌الله علیه.
۱۰. سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۳). قصه آریاب معرفت. تهران: نشر صراط.
۱۱. شبیری زنجانی، موسی. (بی‌تا). الفقه علی آراء فقهاء الاسلام. بی‌جا: بی‌نا.
۱۲. شهید اول، محمد بن مکی العاملی. (۱۴۱۹ق). ذکر الشیعة فی احکام الشریعة. قم: مؤسسه آل‌البتین رحمته‌الله علیه لإحياء التراث.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵
زمستان ۱۴۰۰

۹۴

۱۳. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی بن احمد العاملی. (۱۴۰۹ق). **حقائق الایمان**. قم: مکتبه آیه‌الله مرعشی نجفی.
۱۴. صافی، لطف‌الله. (۱۴۰۴ق). **مجموعه الرسائل**. قم: نشر امام مهدی عجله تعالی فرجه الشریف.
۱۵. صدر، سید محمدباقر. (۱۳۵۹). **همراه با تحول اجتهاد**. ترجمه اکبر ثبوت. تهران: نشر روزبه.
۱۶. صدرا، علیرضا. (۱۳۸۰). **فلسفه فقه سیاسی از دیدگاه فلاسفه اسلامی**. فصلنامه علوم سیاسی، ۴ (۱۳)، ۳۶-۵۸.
۱۷. ضیائی فر، سعید. (۱۳۸۷). **ضرورت تدوین فلسفه فقه سیاسی**، فصلنامه فقه، ۱۵ (۵۸)، ۱۲-۲۱.
۱۸. عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۶۶). **فقه سیاسی**. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۹. عمید زنجانی، عباسعلی. تأملی در فقه سیاسی شیعه. (بهار ۱۳۷۸). **فصلنامه علوم سیاسی**، شماره ۴. ۳۲-۶.
۲۰. عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۷۵). **نظام سیاسی اسلام**. فصلنامه حکومت اسلامی، پاییز (۱)، ۸-۴۹.
۲۱. فارابی، ابونصر محمد. (۱۹۳۱م). **احصاء العلوم**. تصحیح محمد عثمان امین. مصر: مطبعة السعادة.
۲۲. فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۴۰۱ق). **مفاتیح الشرایع**. قم: مطبعة خيام.
۲۳. گرجی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). **تاریخ فقه و فقها**. تهران: انتشارات سمت.
۲۴. منتظری، حسینعلی. (۱۴۰۹ق). **دراسات فی ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلاميه**. قم: المركز العالمی للدراسات الاسلامیه.
۲۵. مهریزی، مهدی. (۱۳۷۶) **فقه حکومتی**. فصلنامه نقد و نظر، ۳ (۱۲)، ۱۴۱-۱۶۵.
۲۶. نراقی، ملا احمد. (۱۴۱۷). **عوائد الایام**. قم: مکتب الإعلام الإسلامی.
۲۷. یوسفی راد، مرتضی. (۱۳۹۲). **مقایسه فلسفه سیاسی و فقه سیاسی**. فصلنامه سیاست متعالیه، ۱ (۲)، ۱۰۳-۱۱۸.

References

1. al-‘Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). 1998/1419. *Ḍhikrā al-Shī‘a fī Ahkām al-Shar‘a*. Qom: Mu‘assasat Āl al-Bayt li Ihya‘ al-Turāth.
2. al-‘Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn ‘Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1988/1409. *Ḥaqā‘iq al-Īmān*. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-‘Uzmā al-Mar‘ashī al-Najafī.
3. Al-Fārābī, Abū Naṣr Muḥammad. 1931. *Iḥṣā’ al-‘Ulūm*. Edited by Muḥammad ‘Uthmān Amīn. Egypt: Maṭba‘at al-Sa‘ādah.
4. al-Fayḍ al-Kāshānī, Muḥammad Muḥsin. 1981/1401. *Mafūṭh al-Sharā‘i*. Qom: Maṭba‘at al-Khayyām.
5. al-Ḥusaynī al-Khāmina’ī, al-Sayyid ‘Alī. 1982/1361. *His statements in an interview with Kayhan newspaper on September 25, 1982*.
6. al-Ḥusaynī al-Khāmina’ī, al-Sayyid ‘Alī. 1987/1366. *His statements on Friday Prayer on April 22, 1987*.
7. al-Ḥusaynī al-Khāmina’ī, al-Sayyid ‘Alī. 1992/1371. *His Letter to Society of Seminary Teachers of Qom*. Taken from: <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=2642>
8. al-Ḥusaynī al-Khāmina’ī, al-Sayyid ‘Alī. *Dars al-Khūrij al-Makāsib al-Muḥarramah*, 2014-11-30.
9. al-Ḥusaynī al-Khāmina’ī, al-Sayyid ‘Alī. *His Statement on World Summit of Ulama and Islamic Awakening* on April 29, 2013.
10. al-Ḥusaynī al-Shīrāzī, al-Sayyid Muḥammad. 1982/1361. *Al-Fiqh al-Sīyāsī*. Qom: Dār al-Īmān.
11. Al-Muntazirī, Ḥusayn ‘Alī. 1988/1409. *Dirāsāt fī Wilāyat al-Faqīh wa Fiqh al-Dawlat al-Islāmīyah*. Qom: al-Markaz al-‘Ālimī lil Dirāsāt al-Islāmīyah.
12. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 1999/1378. *Ṣaḥīfah al-Imām al-Khumaynī*. Tehran: Mu‘assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
13. al-Narāqī, Aḥmad Ibn Muḥammad Maḥdī (al-Fāzil al-Narāqī). 1996/1417. *‘Awā‘id al-Ayyām fī Bayān Qawā‘id al-Ahkām*. Qom: Maktab al-‘Ilm al-Islāmī.
14. al-Ṣadr, al-Sayyid Muḥammad Bāqir. 1980/1359. *Hamrḥ bā Tahawwul-i Ijtihād*. Translated by Akbar Thubūt. Tehran: Nashr-i Rūzbeh.
15. Al-Ṣāfi Gulpāygānī, Luṭfullāh. 1983/1404. *Majmūat al-Rasā‘il*. Qom: Nashr Imām al-Mahdī.
16. ‘Amīd Zanjāni, ‘Abbās ‘alī. 1987/1366. *Fiqh Sīyāsī*. Tehran: Intishārāt Amīr Kabīr.

17. ‘Amīd Zanjāni, ‘Abbās‘alī. 1996/1375. *Nizām-i Sīyāsī-yi Islām*, Falsafih-yi Ḥukūmat-i Islām, No.4.
18. Dīyā‘ī Far, Sa‘īd. 2008/1387. *Ḍarūrat-i Tadwīn-i Falsafih-yi Fiqh Sīyāsī*, Faṣlnāmih-yi Fiqh, 15 (58), 12-21.
19. Gurjī, Abulqāsim. 1996/1375. *Tārīkh-i Fiqh wa Fuqahā*. Tehran: Intishārāt-i Samt.
20. Haqīqat, Sayyid Ṣadiq. 1997/1376. *Irtibāt-i Fiqh-i Sīyāsī*. Faṣlnāmih-yi Ḥukūmat-i Islāmī, No.3.
21. Īzādī, Sayyid Sajjad. 2013/1392. *Naqd-i Nigarish-hāyi Ḥadīaqalt dar Fiqh-i Sīyāsī*. Qom: Pazhūhishgāh-i ‘Ulūm wa Farhang-i Islāmī.
22. Īzādī, Sayyid Sajjad. 2015/1394. *Māhīyat-i Fiqh-i Sīyāsī*. Faṣlnāmih-yi Ḥuqūq-i Islāmī, 12 (44), 153-177.
23. Javādī Āmulī, ‘Abd Allāh. 1985/1384. *Kalamat Ḥawl al-Fiqh wa Taṭawwurih*. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
24. Mahrīzī, Mahdī. 1997/1376. *Fiqh-i Ḥukūmatī*. Faṣlnāmih-yi Naqd wa Naẓar, 3 (12), 141-165.
25. Ṣadrā, ‘Alīriḍā. 2001/1380. *Falsafih-yi Fiqh-i Sīyāsī az Dūdgāh-i Falāsafih-yi Islāmī*. Faṣlnāmih-yi ‘Ulūm-i Sītāsī, 4 (13), 36-58.
26. Shubīyri Zanjāni, Sayyid Mūsā. n.d. *al-Fiqh ‘Alā Ārā’ Fuqhā al-Islām*.
27. Some of Researchers. 2010/1389. *Farhangnāmih-yi Uṣūl Fiqh*. Qom: Pazhūhishgāh-i ‘Ulūm wa Farhang-i Islāmī.
28. Surūsh, ‘Abd al-Karīm. 1994/1373. *Qīshiyi Arbāb-i Ma‘rifat*. Tehran: Nashr-i Ṣirāf.
29. Yūsūfī Rād, Murtaḍā. 2013/1392. *Muqāyisih-yi Falsafih-yi Sīyāsī wa Fiqh-i Sīyāsī*. Faṣlnāmih-yi Sīyāsī-i Muta‘āliyah, 1 (2), 103-118.

